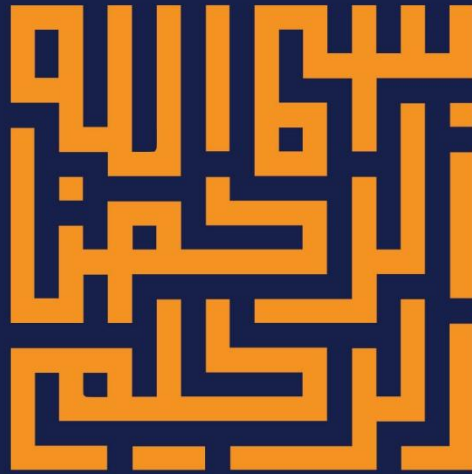




عنوان جلسه:

کالبد شکافی چهار تهدید وجودی و هویتی علیه ایران



مَد

(مرکز توسعه دانش مسئله محوری)

www.Mtod.ir



طرحی از جلسه: در شانزدهمین جلسه، با گذر از سطوح ابتدایی مسئله‌شناسی و اتخاذ یک رویکرد کلان تمدنی، به کالبدشکافی دقیق چهار ساحت اصلی از تهدیدات وجودی پیش‌روی ایران در مسیر تمدن‌سازی نوین اسلامی پرداخته شده است. این مبحث تحلیلی، ابتدا **تهدیدات سرزمینی** و طرح‌های نظام سلطه برای **تجزیه منطقه** را واکاوی کرده و سپس به سراغ ساحت دوم یعنی **تهدید فضای حیاتی و تلاش محور غربی-عبری** برای مسدودسازی کريدورهای تاریخی می‌رود. در گام سوم، بحران هولناک **پنجره جمعیتی** و **تله پیری نسل** مورد هشدار قرار می‌گیرد و در نهایت، پیچیده‌ترین ساحت یعنی جنگ بر سر هویت فکری و تغییر دستگاه محاسباتی جامعه تشریح می‌گردد.

بنیان‌های مسئله‌شناسی و سطوح پنج‌گانه آن

فرآیند **مسئله‌شناسی** و شناخت چالش‌ها، زاینده تقارن میان یک نگاه آرمانی و ارزیابی عینی وضعیت موجود در میدان عمل است؛ به گونه‌ای که فاصله، اختلاف و شکاف میان وضعیت مطلوب و شرایط فعلی، ماهیت مسئله را هویدا ساخته و آن را عیان می‌سازد. بسته به جایگاه و موقف مسئله‌شناس، سطوح مسائل دارای تنوع و گستردگی است. در یک دسته‌بندی ساختاری، مسائل را می‌توان در پنج لایه مجزا و متوالی واکاوی کرد تا عمق و دامنه هر پدیده به درستی شناخته شود.

نخستین و سطحی‌ترین لایه، **سطح تکنیکال** یا ابزاری است که صرفاً به روش‌ها، فناوری‌ها، رویه‌ها، دستورالعمل‌ها و فرآیندهای فنی معطوف می‌گردد و نگاهی کاملاً ابزاری به پدیده‌ها دارد. در لایه دوم یعنی **سطح عملیاتی (تاکتیکال)**، موضوعات ناظر بر نسبت‌ها، ساختار سازمان‌ها، ارگان‌ها و آرایش و چیدمان نیروها در بستر نظام دولت بررسی می‌شود. با حرکت به سمت لایه‌های عمیق‌تر، به **سطح راهبردی** می‌رسیم که اساساً مسئله الگوی حکمرانی و سازوکارهای حاکمیتی را به بحث می‌گذارد و مشخص می‌سازد که نظام سیاسی با چه ساختار و مدلی اداره می‌شود.

عمیق‌تر از تمامی این لایه‌ها، **سطح تمدنی** قرار دارد که در آن، مولفه‌های هستی و کیستی یک ملت و ریشه‌های نظام‌سازی، دولت‌سازی و ارائه الگوی حکمرانی مورد واکاوی قرار می‌گیرد و بحث بر سر حیثیت وجودی یک ملت است. در نهایت، عمیق‌ترین و بنیادین‌ترین لایه که به سنت‌های الهی، نصرت‌های تکوینی و اموری همچون مسئله ظهور و استخلاف مستضعفین مربوط می‌شود، **سطح تکوینی** نام دارد که خارج از اراده و دخالت مستقیم بشری و در بستر مشیت الهی تحقق می‌یابد.

با اتخاذ موقف تمدنی و نگاه آرمان‌خواهانه، می‌توان به کالبدشکافی تهدیدات وجودی پیش‌روی ایران پرداخت. افق کلان تمدن اسلامی بر اساس الگوی انقلاب اسلامی، نظام‌سازی، دولت‌سازی، جامعه‌سازی و در نهایت تحقق تمدن اسلامی شکل می‌گیرد. هنگامی که یک مکتب به گفتمان تبدیل شده و روح جمعی جامعه را تسخیر می‌کند، هویت اجتماعی شکل گرفته و با استمرار در مسیر نهادسازی، دولت‌سازی و تبدیل شدن رویه‌ها به سبک زندگی مردمی، تمدن محقق می‌گردد. تمدن عبارت است از الگوی جامع زندگی مردمی به انضمام نهادها و سازمان‌های مستقر. هر عاملی که در این مسیر مانع ایجاد کند، به عنوان تهدید تلقی شده و در قالب چهار ساحت اصلی کالبدشکافی می‌شود.

مولفه‌های وجودی یک ملت به دو بخش زیرساختی (هستی) شامل **سرزمین، فضای حیاتی و جمعیت**، و بخش روبنایی (کیستی) شامل **هویت فکری** تقسیم می‌شوند که دوام و استمرار تمدن به استحکام هر چهار پایه وابسته است.





نخستین ساحت بنیادین در بررسی تهدیدات وجودی، مسئله سرزمین است. موقعیت جغرافیایی ایران در غرب آسیا، این سرزمین را در کانون هارتلند (قلب سرزمینی جهان) قرار داده است؛ به ویژه با کشف منابع عظیم نفت در این منطقه و اهمیت استراتژیک خلیج فارس به عنوان قلب دریایی جهان و تنگه هرمز، جایگاه ژئوپلیتیک آن دوچندان شده است. از دهه‌های گذشته، به ویژه از سال ۱۹۸۰ میلادی به این سو، استراتژیست‌ها و نظریه‌پردازان نظام سلطه در ایالات متحده آمریکا، نظیر برنارد لوئیس و رالف پیترز، با تبیین دکترین‌های امنیتی خود به بررسی راهبردهای مهار و تسلط بر این منطقه پرداخته‌اند.

ذهنیت طراحان نظام سلطه در مواجهه با ژئوپلیتیک غرب آسیا، برگرفته از الگوی تخیلی داستان گالیور است. بر اساس این نظریه، کشورهای منطقه به سه دسته کشورهای گالیور (قدرت‌های بزرگ سرزمینی همچون ایران، ترکیه، مصر و عربستان)، کشورهای آرزومند و کشورهای نگران تقسیم می‌شوند. از منظر این استراتژیست‌ها، بقای قدرت‌های بزرگ سرزمینی با منافع نظام سلطه تعارض دارد؛ لذا در قالب طرح خاورمیانه بزرگ، نقشه‌ای طراحی شد که هدف آن خرد کردن کشورهای بزرگ و تبدیل آن‌ها به واحدهای کوچک و شکننده، موسوم به کشورهای لی‌لی‌پوت است. در این سناریو، ایران به پنج کشور مجزا تفکیک شده و سایر کشورهای منطقه نیز با هدف حذف تهدیدات سرزمینی و اعمال سلطه بی‌چون و چرا، تجزیه می‌شوند تا در نهایت تنها یک گالیور مسلط، یعنی رژیم صهیونیستی، در منطقه باقی بماند.

در برابر این طرح ساختاری، جمهوری اسلامی ایران راهبرد کلان و ضداستراتژی حفظ تمامیت ارضی کشورها را پیاده‌سازی کرد؛ سیاستی که نه تنها معطوف به صیانت از تمامیت ارضی ایران، بلکه شامل صیانت از مرزهای جغرافیایی عراق، سوریه و لبنان نیز گردید. به موازات این رویکرد، مسئله امت‌سازی و الفت قلوب ملت‌های منطقه به عنوان یک رکن هویتی تمدنی دنبال شد. در واکنش به این سیاست وحدت‌آفرین، عوامل منطقه‌ای نظام سلطه، همچون پادشاه اردن، با طرح اتهاماتی نظیر ایجاد هلال شیعی^۱، به دنبال ایجاد شکاف و واگرایی در میان کشورهای اسلامی و اهل سنت علیه ایران برآمدند؛ اتهامی که از اساس افسانه‌ای بیش نبوده و رویکرد جمهوری اسلامی همواره معطوف به تحقق امت واحده اسلامی بوده است.

مطالعه تحولات تاریخی و ساختار ژئوپلیتیک ایران بزرگ نشان می‌دهد که اکثر جنگ‌های شاهان و امپراتوری‌های تاریخی ایران در محدوده شرق مدیترانه، یعنی سرزمین‌های امروزی سوریه و لبنان، به وقوع پیوسته است. این امر ریشه در یک واقعیت تمدنی دارد؛ بقای تمدن ایران، که هویت آن بر پایه تبادل و جابجایی کالا و تجارت جهانی استوار بوده، پیوندی عمیق با دسترسی به مدیترانه دارد. تمدنی که دسترسی به مدیترانه را از دست بدهد، یکی از ارکان هویتی و حیاتی خود را از دست می‌دهد. تلفیق

^۱ هلال شیعی (Shia Crescent): اصطلاحی ژئوپلیتیک است که نخستین بار در دسامبر ۲۰۰۴ میلادی، توسط ملک عبدالله دوم، پادشاه اردن، در مصاحبه‌ای با روزنامه‌ی واشنگتن پست مطرح گردید. وی این مفهوم را برای توصیف گسترش نفوذ ایران در منطقه و شکل‌گیری زنجیره‌ای از دولت‌ها و گروه‌های هم‌سو با جمعیت‌های شیعه، از ایران و عراق تا سوریه (با ساختار حکومتی علویان) و لبنان (با حضور حزب‌الله)، به کار برد. این اصطلاح از همان ابتدا با واکنش‌های موافق و مخالف فراوانی روبه‌رو شد. دولت‌های سنی‌مذهب منطقه نظیر عربستان سعودی، مصر و اردن، این پدیده را تهدیدی جدی برای نظم منطقه‌ای و امنیت کشورهای خود تلقی کرده و آن را مصداقی از «توسعه‌طلبی ایران» و «بهره‌گیری ابزاری از هویت فرقه‌ای» معرفی نمودند. در مقابل، جمهوری اسلامی ایران همواره این مفهوم را رد کرده و آن را توطئه‌ای برای ایجاد شکاف در جهان اسلام و پوشاندن چهره‌ی واقعی اقدامات استکبار ارزیابی نموده است.



این واقعیت تاریخی با راهبرد امت‌سازی و لزوم خنثی‌سازی طرح‌های تجزیه‌طلبانه نظام سلطه، ضرورت مقاومت و استقرار در این محدوده راهبردی را به عنوان یک ضرورت تام تمدنی تبیین می‌کند.

ساحت دوم: فضای حیاتی، منابع آبی و دسترسی‌های ژئوپلیتیک

در ادامه واکاوی تهدیدات وجودی، دومین ساحت بنیادین به مقوله **فضای حیاتی** اختصاص دارد. فضای حیاتی به آن بخش از محیط جغرافیایی اطلاق می‌شود که بقا، حیات و توسعه همه‌جانبه یک کشور را تضمین می‌کند. اگر سرزمینی نتواند بستر مناسبی برای بقا و استمرار حیات فراهم سازد، یا در فرآیند پیشرفت و توسعه پا به پای ملت حرکت نکند، افق تمدنی آن محقق نخواهد شد. این مفهوم که نخستین بار توسط فریدریش راتزل مطرح شد، نشان می‌دهد که مولفه‌های اقتصادی، ارتباطی، دسترسی‌ها و منابع حیاتی نقشی کلیدی در دوام تمدنی دارند.

یکی از ارکان اصلی فضای حیاتی، برخورداری از **منابع آب شیرین و حوزه‌های آبریز** مناسب است. در دوران استعمار، بریتانیا منطقه هندوستان را نه به عنوان یک مستعمره معمولی، بلکه به عنوان «مستعمره طلایی» یا گلدن کلونی اداره می‌کرد و برای صیانت از آن، هر مانعی را از میان برمی‌داشت. یکی از هراس‌های بزرگ بریتانیا این بود که دولت فرانسه یا دیگر قدرت‌های رقیب از مسیر ایران خود را به هندوستان رسانده و آن را از چنگال لندن خارج سازند. بر همین اساس، استعمار پیر با تحمیل معاهدات متعدد بر حکومت‌های ضعیف وقت، بخش‌های وسیعی از پیکره سرزمین ایران را جدا ساخت تا به خیال خود مسیرهای دسترسی به هند را مسدود و محدود کند.

بر اساس معاهده گلداسمیت در سال‌های ۱۸۷۱ و ۱۹۰۵ میلادی، منطقه بلوچستان از ایران جدا شد که بعدها پاکستان از دل آن متولد گشت. با انعقاد معاهده پاریس در سال ۱۸۵۷، افغانستان از مام میهن منفک شد. قرارداد آخال در سال ۱۸۸۱، مناطق وسیعی شامل ترکمنستان، سمرقند، بخارا، جیحون، خوارزم و نواحی پیرامونی را جدا ساخت و پیش از آن نیز عهدنامه‌های ترکمنچای و گلستان مناطق قفقاز، تالش و نخجوان را از ایران جدا کرده بودند.

این سیاست‌های تجزیه‌طلبانه صرفاً به انقباض سرزمینی منجر نشد، بلکه ضربه مهلکی به فضای حیاتی و منابع آبی کشور وارد ساخت. با جدایی افغانستان، بخش عمده‌ای از حوزه‌های آبریز شرق کشور از دست رفت و در ادامه، خیانت رضاخان به عنوان مزدور استعمار در واگذاری حوزه آبریز هیرمند و دشت ناامید، روند خشکاندن شرق ایران را کامل کرد. بحران‌های امروز در سیستان و بلوچستان و زایل، دست‌پرونده همین اقداماتی است که کار استعمار بریتانیا را در بحران‌آفرینی اقلیمی و حیاتی تکمیل نمود.

علاوه بر منابع آبی، دسترسی‌های ترانزیتی و ژئوپلیتیک به عنوان **چهارراه جهانی**، از دیگر ارکان حیاتی فضای حیاتی ایران به شمار می‌رود. بررسی تاریخی نشان می‌دهد که تا پیش از سده‌های اخیر و تغییرات اقلیمی و ذوب یخ‌های قطبی در مناطق شمالی (در سده دهم میلادی به بعد)، دسترسی میان کانون‌های بزرگ جمعیتی جهان یعنی هند و چین در شرق با امپراتوری روم و اروپا در غرب، منحصر از بستر جغرافیای ایران انجام می‌پذیرفت؛ لذا ایران **چهارراه ارتباطی شرق به غرب و شمال به جنوب جهان** بود.

امروزه نظام سلطه به رهبری محور غربی-عبری (به زعامت ترامپ و نتانیاهو) برای تخریب این مزیت استراتژیک و خفه کردن ژئوپلیتیک ایران، دو پروژه مخرب را در شمال و جنوب کلید زده است:



• **پروژه کریدور جنوبی (ایمک):** رژیم صهیونیستی و برخی کشورهای عربی با امضای پیمان ابراهیم^۲، به دنبال حذف و جایگزینی کریدور تاریخی شرق به غرب ایران هستند. بنیامین نتانیاهو در سازمان ملل با ارائه دو طرح موسوم به «مسیر نکبت» (محور ایران، عراق، سوریه و لبنان) و «مسیر نعمت»، پروژه اقتصادی ایمک (کریدور هند، خاورمیانه و اروپا) را رونمایی کرد. هدف این پروژه انتقال کالا از هند به بندر جبل علی در امارات، عبور از عربستان و اردن، و رسیدن به اراضی اشغالی است تا با تبدیل اسرائیل به پایانه پخش کالا به اروپا، ایران از تجارت جهانی حذف شود. در مقابل، مقام معظم رهبری بر ضرورت تکمیل مسیرهای حیاتی ترانزیتی شمال-جنوب و شرق-غرب به عنوان مزیت استثنایی کشور تاکید فرموده‌اند.

• **پروژه کریدور شمالی (دالان زنگزور):** جمهوری باکو با حمایت همه‌جانبه رژیم صهیونیستی و محور غربی، تلاش می‌کند با ایجاد دالان زنگزور و قطع اتصال زمینی مستقیم ایران با ارمنستان، دسترسی‌های شمالی کشور به اروپا و روسیه را مسدود سازد. این تهدید ژئوپلیتیک در حالی شکل گرفته است که پیش‌تر نیز خیانت رضاخان در سفر به ترکیه و واگذاری بخش‌هایی از کوه‌های آرارات، دسترسی مستقیم و گسترده پیشین ایران به ارمنستان را به یک باریکه جغرافیایی بسیار محدود تقلیل داده بود.

ساحت سوم: بحران جمعیت و تداوم نسل

پس از بررسی مولفه‌های زیرساختی سرزمین و فضای حیاتی، سومین رکن اساسی و بنیادین در کالبدشکافی وجودی یک ملت، مقوله جمعیت است. فرض بر این است که سرزمین مناسب موجود باشد و فضای حیاتی لازم برای توسعه همه‌جانبه فراهم گردد؛ لکن اگر عنصر انسانی و جمعیت پویای کارآمد حضور نداشته باشد، تداوم حیات تمدنی برای همیشه ناممکن خواهد شد. یکی از هولناک‌ترین و جدی‌ترین چالش‌های فراوری کشور در دوران معاصر، بحران خاموشی نسل و پیری جمعیت است.

کشور در یک پنجره جمعیتی^۳ بسیار محدود قرار دارد؛ به گونه‌ای که اگر طی یک بازه زمانی کوتاه، یعنی کمتر از دو دهه و شاید در حدود یک دهه آینده، نتواند نرخ باروری و تولید نسل را ترمیم کند، با بحران جبران‌ناپذیری روبه‌رو خواهد شد. برای درک عمق این فاجعه باید توجه داشت که در مقیاس جمعیتی‌شناختی، اگر عدد رشد و نرخ باروری بر روی عدد دو قرار داشته باشد، به این معناست که به ازای هر دو نفری که از دنیا می‌روند، دو نفر جایگزین شده و جمعیت در وضعیت تعادل باقی می‌ماند. متأسفانه نرخ رشد جمعیت در کشور ما به سطحی پایین‌تر از حد جانشینی، یعنی حدود ۱.۸ یا حتی کمتر سقوط کرده است؛ امری که نشان می‌دهد جمعیت با شیبی تند رو به پیری بوده و نیروی انسانی جدیدی جایگزین سالمندان نمی‌شود.

^۲ پیمان ابراهیم (Abraham Accords): مجموعه‌ای از توافقات عادی‌سازی روابط است که در سال‌های ۲۰۲۰ و ۲۰۲۱، با میانجی‌گری ایالات متحده، میان رژیم صهیونیستی و چهار کشور عربی (امارات متحده عربی، بحرین، مراکش و سودان) به امضا رسید. این پیمان، رویکرد دیرینه‌ی اعراب مبنی بر خودداری از عادی‌سازی روابط با اسرائیل تا پیش از تحقق دولت فلسطینی را در هم شکست و از سوی ایران، به‌عنوان تهدیدی علیه ثبات منطقه و خیانت به آرمان فلسطین تلقی گردید.

^۳ به دوره‌ای از ساختار سنی جمعیت اطلاق می‌شود که نسبت جمعیت در سنین کار (۱۵ تا ۶۴ سال) به حداکثر می‌رسد و نسبت جمعیت وابسته (کودکان و سالمندان) در پایین‌ترین سطح قرار دارد. این فرصت تاریخی محدود، زمینه‌ی رشد اقتصادی شتابان را فراهم می‌سازد و پس از گذشت آن، جمعیت وارد فاز پیری جبران‌ناپذیر می‌شود.



ریشه‌های این بحران ساختاری به سیاست‌های دهه‌های گذشته بازمی‌گردد؛ مقام معظم رهبری بارها با صراحت بر این نکته اذعان داشته‌اند که کشور در این زمینه دچار غفلت بزرگی شده است. در دوران دولت سازندگی (دهه ۱۳۷۰)، تحت تاثیر بسته‌های مشوق‌محور و توصیه‌های دستوری سازمان‌های بین‌المللی نظیر سازمان بهداشت جهانی (WHO) و بانک جهانی، سیاست‌های سخت‌گیرانه‌ای برای **کنترل موالید** اعمال شد. در آن مقطع، اعطای وام‌ها و تسهیلات بین‌المللی مشروط به مهار جمعیت گردید و متأسفانه متولیان امر سیاست‌های کنترل موالید را به شدت پیاده‌سازی کردند؛ سیاستی که بعدها رهبر انقلاب با تعبیر «ما در یک دوره‌ای شیر جمعیت را بستیم ولی یادمان رفت باز کنیم» به نقد آن پرداختند.

بررسی آماری این روند گویای آن است که در سال ۱۳۶۰ هجری خورشیدی، نرخ تولید نسل در ایران بر روی عدد چهار قرار داشت؛ به این معنا که به ازای هر دو نفر فوتی، چهار نوزاد متولد می‌شد و شیب رشد جمعیت با آهنگی پرشتاب و صعودی، مستقیماً از دوران انقلاب اسلامی قوت گرفته بود. اما با اجرای سیاست‌های کنترلی در دهه ۷۰، این نمودار با شیبی وحشتناک و نزولی سقوط کرد و امسال به اعدادی نزدیک به یک یا اندکی بالاتر رسیده است. اگر این روند مخرب به همین شکل ادامه یابد، در افق سال ۱۴۴۰ هجری خورشیدی کشور دچار پدیده **پیری مطلق جمعیت** خواهد شد. این بدان معناست که پنجره جمعیتی باقی‌مانده بسیار تنگ و ناچیز است و فرصت تاریخی بسیار محدودی برای نجات کشور از این آینده فاجعه‌بار در اختیار داریم.

نظام سلطه با تمام قدرت تلاش می‌کند تا با حفظ و تشدید فشارهای اقتصادی همه‌جانبه بر روی ایران در این بازه ۲۰ ساله، مانع از شکل‌گیری ازدواج و فرزندآوری شود تا پنجره جمعیتی برای همیشه بسته شود؛ چرا که پس از بسته شدن این پنجره، دیگر هیچ راهکار ترمیمی برای جبران ساختار جمعیتی وجود نخواهد داشت. در برابر این هجمه راهبردی، **ضداستراتژی** نظام بر پایه آگاهی‌بخشی عمومی، ترویج فرهنگ فداکاری و ایثار در میان نسل مومن و جوان استوار است تا حتی در شرایط دشوار معیشتی، فریضه فرزندآوری تحقق یابد. دولت نیز به نوبه خود تلاش می‌کند با وجود محدودیت منابع مالی، با حداقل حمایت‌ها از این مسیر صیانت کند. این سه مولفه یعنی سرزمین، فضای حیاتی و جمعیت، در هم تنیده و تشکیل‌دهنده مولفه‌های هستی یک ملت هستند؛ بدون وجود این سه پایه، اصلا ملتی وجود خارجی نخواهد داشت تا بخواهد رسالت تمدن‌سازی را به سرانجام برساند.

ساحت چهارم: هویت فکری، جنگ شناختی و مهندسی نظام محاسباتی

فرض کنیم سرزمین به مطلوب‌ترین شکل ممکن برقرار باشد، جریان‌های ارتباطی و دسترسی‌های ژئوپلیتیک مسخر شده باشند، فضای حیاتی و منابع مناسب فراهم آیند و ساختار جمعیتی نیز از تعادل لازم برخوردار باشد؛ لکن اگر انسان ساکن در این بستر جغرافیایی از حیث ساختار ذهنی، درونی و شاکله فکری به گونه‌ای مهندسی و بازتنظیم شود که خواسته‌های نظام سلطه را در عمل محقق سازد، آینده تمدنی آن سرزمین به نابودی کشیده خواهد شد. قرآن کریم می‌فرماید: «کل يعمل علی شاکلته»^۴؛

^۴ «كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» بخشی از آیهی ۸۴ سورهی اسراء (الإسراء) در قرآن کریم است. ترجمه‌ی آیه چنین است: «هنگو: هر کس بر اساس شاکله‌ی خود عمل می‌کند». «شاکله» در لغت به معنای خصلت، طبیعت، ساختار درونی، جهت‌گیری ذاتی و دستگاه فکری و محاسباتی هر انسان است. بر این اساس، معنای آیه آن است که اعمال و رفتار هر انسانی، بازتاب نظام باورها، بینش، گرایش‌ها و جهان‌بینی خاص اوست و سرنوشت نهایی انسان نیز بر اساس همین شاکله رقم می‌خورد.



همه بر اساس شاکله و ساختار درونی خود عمل می‌کنند. اگر نظام سلطه بتواند از طریق جنگ نرم و مهندسی شناختی، دستگاه محاسباتی و ساختار فکری انسان را تسخیر کند، آن انسان زنده است اما دقیقا در راستای اهداف سلطه‌گران گام برمی‌دارد.

امروز کشورهای بزرگی نظیر ژاپن، چین، هند، کره جنوبی و روسیه با وجود پیشینه‌های کهن تمدنی، پس از تسلیم در برابر الگوی حکمرانی لیبرالیسم، اصالت بازار آزاد و نظام سرمایه‌داری، استقلال هویتی خود را از دست داده‌اند. در چین امروز از کمونیسم چه باقی مانده است جز یک ساختار حزبی و ظاهری؟ تمامی این ملت‌ها الگوی نظام سرمایه‌داری و بازار آزاد را پذیرفته‌اند. هنگامی که هویت حکمرانی و روح جمعی یک ملت تغییر کند، آن ملت دیگر آینده تمدنی مستقل نخواهد داشت و به ابزار مطیع‌تری برای استعمار تبدیل می‌شود. هیچ‌گاه ژاپن یا هند دیگر تهدیدی برای هژمونی آمریکا نخواهند بود، بلکه شعبی از تمدن غرب را به شکلی کارآمدتر مدیریت خواهند کرد.

تلاش متمرکز دستگاه‌های تبلیغاتی جهانی همواره بر این مبنا استوار است که هویت اسلامی به فراموشی سپرده شود و این گزاره القا گردد که بدون پذیرش الگوی غربی‌شدن، هیچ پیشرفتی میسر نخواهد بود. در نگاه دینی، انسان واجد ساحت‌های عمیقی همچون قلب، صدر و فؤاد است؛ ساختارهایی که به دلیل پذیرش بی‌قید و شرط روان‌شناسی غرب، کاملاً نادیده گرفته شده‌اند. اگر نظام سلطه بتواند نظام باورها، عقلانیت و جهان‌بینی انسان را تغییر دهد، هویت کفر را جایگزین هویت ایمان می‌سازد.

تغییر نگاه انسان به جهان، نخستین گام در این مهندسی شناختی است؛ القای این تفکر که جهان پدیده‌ای عبث، تصادفی و حاصل انفجار بزرگ است که هیچ علت غایی، هدفمندی و آخرتی ندارد. در چنین فرضی، خدا، معاد و غایت معنایی نخواهد داشت. به موازات آن، تغییر مدل انسان‌شناسی موجب می‌شود تا به جای تکیه بر احکام الهی، الگوی **سلبریتی‌محور** و مشاهیر فضای مجازی سکندار جهت‌دهی به افق فکری نسل‌ها شوند. در اتمسفر مدرن و ظهور شبکه‌های اجتماعی، تعریف انسان دگرگون شده است؛ شعار محوری انسان مدرن این است: «من دیده می‌شوم، پس هستم». اگر مادری در خانه به تربیت نسل بپردازد اما دیده نشود، از نظر این گفتمان وجود ندارد. در لایه‌های بعدی، اصالت به **لایک و پسند** عمومی گره می‌خورد؛ به گونه‌ای که فرد برای جلب توجه، ناچار است به رفتارهای سخیف و عدول از اخلاقیات تن دهد تا سودای جلب نظر نفسانیات دیگران را محقق سازد.

قواعد حاکم بر بازار و زیست اجتماعی نیز از اصول اصیل قناعت و انصاف به سمت اصالت منفعت، طمع و ربا تغییر ماهیت داده‌اند. جوان امروز دیگر حاضر نیست با صبر، استمرار و شاگردی به مهارت و ثروت برسد، بلکه سودای دسترسی یک‌شبه به ثروت‌های کلان از طریق دلالتی و اختلاس را در سر می‌پروراند؛ اختلاس محصول جوشش انسانی است که خدا و آخرت را از معادلات خود حذف کرده است. در این زمینه، جان مینارد کینز، دانشمند سرشناس غربی، در مقاله‌ای در سال ۱۹۳۰ صراحتاً پیش‌بینی کرد که باید شرایطی فراهم شود تا در یکصد سال آینده، ربا، طمع و حرص به عنوان خدایان انسان مطرح گردند؛ و دقیقاً همین پیش‌بینی تحقق یافت و امروز اصالت طمع و ربا به عنوان قوانین زندگی بشر امروزی تثبیت شده‌اند.

تمام توان نظام سلطه در ساحت هویت فکری، معطوف به شکستن مقاومت تنها کشوری است که در نظم جهانی هژمونیک ذوب نشده و با انجام انقلاب اسلامی ادعا کرده است که طرح متفاوتی برای حیات بشریت ارائه می‌دهد. کشورهای مرتجع منطقه علی‌رغم ظاهر مذهبی، تسلیم محض نظام سلطه هستند؛ چرا که به تعبیر زیبایی مقام معظم رهبری در کتاب ارزشمند روح توحید، **توحیدمندی واقعی** به معنای درگیری و تقابل آشکار با نظام سلطه است. توحید یعنی اعلام این حقیقت که من در برابر



خدای خودساخته نظام سلطه تسلیم نمی‌شوم. اگر کسی این مرزبندی را پذیرفت، موحد واقعی است؛ و گرنه به کشورهای سازشی تبدیل خواهد شد که تا کمر در برابر استکبار خم می‌شوند.

در ساحت معنای زندگی، نظام سلطه با ترویج لذت‌گرایی مطلق این‌جهانی، بهشت اخروی را بی‌معنا جلوه داده و انسان را به اصالت لذت در افق محدود هفتاد ساله زندگی زمینی دعوت می‌کند؛ زمینی که از نگاه مادی‌گرایانه فاقد ربوبیت الهی است. پیامد منطقی این خلاء معنایی، بروز پدیده‌های انحرافی عمیق در جوامع غربی است؛ به عنوان نمونه، ظهور جنبش‌های اجتماعی در انگلستان که معتقدند معنای حیات در **حیات حیوانی** نهفته است تا انسان بتواند از طریق فروکاستن خود به حیوان، از درد بی‌معنایی و خودکشی بگریزد. در این دنیای سکولار، انسان صرفاً میان دو راهی لذت افراطی یا خودکشی مخیر است.

مجموعه سازوکارهای درونی انسان اعم از تولی و تبری، نظام حب و بغض (تعلق خاطر به اهل بیت علیهم‌السلام در برابر تعلق خاطر به سلبریتی‌ها)، شک و یقین، و مرز میان فجور و تقوا، اراده انسانی را شکل می‌دهند. اگر نظام سلطه موفق شود دستگاه محاسباتی جامعه اسلامی را بازتنظیم کند، اراده انسان را از آخرت‌گرایی به سوی اصالت لذت مادی منحرف می‌سازد. پروژه **خاورمیانه جدید** دقیقاً با همین رویکرد دنبال می‌شود؛ خاورمیانه‌ای که در آن مفاهیمی چون شهادت، ایثار و قضاوت رنگ باخته و ارزش‌های آمریکایی جایگزین آن می‌شوند. در این پازل، جوانان با غرق شدن در فضای **مصرف‌گرایی**، از درک کلان‌نگری ژئوپلیتیک و مسائل تمدنی محروم گشته و افق فکری‌شان به حدود تن و لذت‌های روزمره تنزل می‌یابد.

نظام سلطه برای تحکیم این سلطه، پایه‌های بنیادین **همبستگی اجتماعی** نظیر قاعده ایثار، اخوت، مواسات و حمایت از مظلوم را نشانه‌گیری کرده است. تلاش برای القای شعارهای انحرافی نظیر «نه غزه نه لبنان، جانم فدای ایران»، تلاشی مکارانه برای تهی‌سازی جامعه از نگاه فراسرزمینی و فراملی است؛ در حالی که حکمت علوی و اصول کلان امنیت ملی بر این حقیقت استوار است که **دفاع از امنیت کشور مستلزم مقابله با دشمن در خارج از مرزها و پیش از رسیدن به مرزهای داخلی است**. صیانت از محور مقاومت، حفظ دسترسی به مدیریتانه و پیگیری آرمان امت‌سازی، راهبردهای اصولی امنیت و هویت ملی ایران به شمار می‌روند.

نتیجه‌گیری: تمدن‌سازی، استقامت و عبور از بحران

تمامی چالش‌های احصاشده در چهار ساحت سرزمینی، فضای حیاتی، جمعیت و هویت فکری، ابعاد گوناگون نبرد تمدنی ما با نظام سلطه است. در برابر جنگ ترکیبی، تحریم، محاصره و فشارهای همه‌جانبه، پدیده **بعثت مردمی** که با اراده الهی در دل قلب‌ها جوانه زده و حضور خودجوش توده‌ها را رقم زده است، بزرگ‌ترین پشتوانه کشور محسوب می‌شود. اگر این روحیه استقامت و پایداری در میان آحاد مردم حفظ و تقویت گردد، کشور قادر خواهد بود از این پیچ تاریخی سخت عبور کند.

با استمرار مسیر پرشتاب قوی شدن و تحمل سختی‌ها و تورم کنونی، جمهوری اسلامی ایران به نقطه‌ای از بازدارندگی و اقتدار خواهد رسید که نظام سلطه ناچار خواهد شد در هندسه جدید قدرت جهانی، صندلی فاخر و پرافتخاری را در پشت میز تصمیم‌گیری‌های کلان به ایران اختصاص دهد تا حقوق تاریخی دویست‌ساله ملت ایران از چنگال استکبار بازپس گرفته شود و تحقق آرمان‌های تمدنی به منصه ظهور برسد.



مِتود

مرکز توسعه دانش مسئله محوری

    Mtood_ir

۰ ۲ ۱ ۹ ۱ ۰ ۹ ۳ ۴ ۲ ۴

۰ ۹ ۰ ۱ ۲ ۱ ۵ ۳ ۹ ۵ ۷

تهران، میدان ولیعصر، بلوار کشاورز، خیابان شوریده
تقاطع خیابان شوریده و پرویز، ساختمان سبحان، پلاک ۵، واحد ۳